



میزگرد شیوه‌های احیای متون

سرای اهل قلم، سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران



اشاره: مرکز نشر میراث مکتوب در حاشیه برگزاری سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، شش میزگرد و سخنرانی در سرای اهل قلم ترتیب داد. یکی از این نشست‌ها که با حضور استاد محمد روشن، استاد نجیب مایل هروی و جویا جهانبخش و با شرکت محققان و علاقمندان برگزار شد، درباره «تاریخچه تصحیح متون و شیوه‌های مربوط به آن» بود که به دلیل اهمیت و مفید بودن مطالب آن، ذیلاً با اندک ویرایش تقدیم می‌شود.

استاد محمد روشن: بی شک کار اساسی بررسی موارث فرهنگی هر کشور مبتنی بر آثار بازمانده در آن سرزمین است که با توجه به نبودن امکانات چاپی در قدیم، مبنای این کار بر نسخه‌های خطی است. کتابت نسخه‌های خطی عموماً توسط افرادی صورت گرفته است که سواد اندک اما خطی نسبتاً خوش داشته‌اند. البته این مسأله عمومیت ندارد، زیرا بسیاری از نسخه‌های خطی نیز موجود است که خط خوشی ندارد، اما به هر حال همین که برای ما باقی مانده است، مغتنم می‌باشد. برای مطالعه و طرح و استفاده از این آثار و فواید آنها، دانشی پدید آمد که سابقه‌ای دیرینه در جهان اسلام دارد. البته اروپائیان نیز از سده هفدهم و هجدهم به این نکته واقف بوده‌اند. در این دانش که اصطلاحاً «تکستولوژی» و به فارسی «تصحیح انتقادی متون» نامگذاری شده است، مصححین برحسب دانش، گرایش و ذوق خود اثری را برمی‌گزینند و با توجه به شناختی که از نسخ مختلف آن اثر فراهم آمده است، به تصحیح آن اقدام می‌کنند. البته آثار فرهنگی موجود در نسخه‌های خطی ما بسیار متنوع است و از جمله ادب، تاریخ، فلسفه، دانش نجوم و اخترشناسی و... را در بر می‌گیرند.

کار تصحیح انتقادی متون گاه در جامعه، امری آسان تلقی شده است، اما چنین نیست و کار تصحیح جدی و دقیق، زحمت فراوانی را اقتضا می‌نماید. به هر حال اگر این کار تصحیح با دقت

کامل صورت گیرد تنها وسیله دسترس مردم روزگار ما به آثار بازمانده و میراث کهن است. همانطور که ذکر شد نسخه‌نویسان افرادی گوناگون و در درجات مختلف علمی بوده‌اند. گاه کسانی صرفاً بعنوان کسب معاش به نسخه‌نویسی و کتابت می‌پرداخته‌اند؛ و گاه در دربارها و دستگاه حکومتی که این امر به گونه‌ای جدی‌تر تلقی می‌شده است، با دقت بیشتر و احیاناً خطی زیباتر به کتابت می‌پرداخته‌اند. در حاشیه نسخه‌نویسی، هنرهای جنبی نیز رونق و اعتلا یافتند از جمله: تذهیب، تشعیر و زینت و آرایش کتاب.

آنچه برای یک مصحح اهمیت اساسی دارد، درستی و استواری متن است که تشخیص آن کاری بس دشوار است. با این که به طور طبیعی گمان می‌رود که هر چه نسخه از نظر زمانی قدیمی‌تر باشد از صحت بیشتری برخوردار است اما همواره چنین نیست و گاه نسخه‌هایی وجود دارد که علی‌رغم قدمت تاریخی، از نظر صحت مورد اعتماد و اعتبار نیستند. در مقابل نسخه‌هایی نیز در دست است که از نظر زمانی قدمت کمتری دارند، اما معتبرتر از نسخه قدیمی‌تر می‌باشند.

منظور از این بحث این است که اصولاً احیای متون یکی از راههای آشنایی مردم با مآثر و مفاخر گذشتگان بوده است. به عنوان مثال شاهنامه را در نظر می‌گیریم. نخستین کسانی که به بررسی و احیای این اثر ارزشمند دست زدند، دانشمندان خارجی

بودند. در سال ۱۸۰۱ دانشمندی به نام لمسدن چاپ شاهنامه را در هند آغاز کرد. وی به زبان فارسی که در آن دوره زبان دیوان و دربار بود آشنا و خود معلم زبان فارسی بود.

بعدها فردی به نام ترنماکان به تصحیح شاهنامه پرداخت، اما کار ژول مول که در سالهای ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ صورت گرفت اهمیّت خاصی دارد. اهتمام ژول مول بر این بود که نسخه‌ای از شاهنامه را به زبان فرانسوی ترجمه کند، اما چون به نسخه‌های مختلف مراجعه کرد هیچ یک را واجد شرایط مورد نظرش نیافت؛ ناگزیر در این کوشش ۲۷ نسخه از شاهنامه را باز جست و بر اساس این نسخه‌ها به تصحیح شاهنامه اقدام کرد و پس از ویرایش متن

شاهنامه به ترجمه فرانسوی آن پرداخت. در حقیقت شاهنامه‌هایی که پس از آن در ایران چاپ شد به یک معنی سرمشقی جز کار گذشتگان ندارد. در هر حال آشنایی با دانش تصحیح متون در حقیقت مربوط به ۶۰-۷۰ سال اخیر است که پیشگام ورود این دانش به ایران علامه فقید مرحوم میرزا محمدخان قزوینی است.

استاد نجیب مایل هروی:

عرض می‌کنم تصحیح متون یا به تعبیری تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، در همه ادوار و برحسب یک

ضرورت فرهنگی در هر جامعه و زمان مورد توجه و نظر بوده و در میان ملل مختلف جهان از دوران باستان تا کنون دنبال شده است. زمینه‌ها و نظریه‌های نسخه‌شناسی و مباحث مربوط به اصلاح متون در یونان باستان مطرح بوده است. دانشمندان اسکندرانی نیز به تصحیح متون حکما و فرزنانگان اهتمام بلیغ داشتند.

در تمدن اسلامی، از نخستین قرون هجری - حتی پیش از احداث و تأسیس بیت الحکمه - کار تصحیح متون مد نظر قرار گرفت. با تأسیس بیت الحکمه، زمینه تصحیح متون و به دست آوردن نسخه‌های مختلف کتب جهت ترجمه و به زبان عربی به وجود آمد. مترجمانی مثل حنین بن اسحاق و اسحاق بن حنین از جمله کسانی بودند که هم به نسخه‌نویسی و هم به مقابله و اصلاح نسخ موجود در بیت الحکمه اهتمام ورزیدند.

اما در همین احوال، اتفاق بسیار چشمگیری در تمدن اسلامی

رخ داد که ما می‌توانیم مسائل مربوط به نسخ خطی و توجه به مسائل فرهنگی را با توجه به آن مد نظر قرار دهیم. این رویداد آن بود که از برهه‌ای دبیران ایرانی با پیشینه شغل دبیری و آشنا به آداب کتاب و کتابت و کتاب‌آرایی - که در عهد ساسانی در ایران معمول بود- توانستند در حوزه خلافت عباسیان نفوذ کنند، و بسیاری از زمینه‌های مربوط به کتاب و کتابت ایرانی وارد تمدن اسلامی شد.

از سوی دیگر آداب کتاب و کتابت یونانی نیز از طریق بیت الحکمه به تمدن اسلامی وارد شد. یعنی بیت الحکمه محلی شد که در آن آشنایی مسلمین با پیشینه کتاب و کتاب‌آرایی فراهم گردید. با نفوذ دبیران ایرانی این

آشنایی با آداب ایرانی کتابت نیز حاصل شد. دیری نگذشت که عنصر چینی هم پای به تمدن اسلامی نهاد و بخصوص در سده هفتم و با به میدان آمدن شخصیتی همچون رشیدالدین فضل‌الله همدانی زمینه آشنایی با کتاب‌آرایی چین نیز در ایران متداول گردید و مسأله نسخه معیار که چینی‌ها در این زمینه تجربه داشتند و تهیه نسخه معیار در حوزه فرهنگ را پدیده‌ای ارزشمند و کارآمد دیده بودند در ایران نیز مطرح شد، یعنی در ربع رشیدی که کانون چشمگیر و کلان و



اعجاب‌آوری بود که خواجه رشیدالدین در سده هفتم در شهر تبریز به وجود آورد.

به هر حال پس از ورود به مقوله نسخه معیار و کتاب‌آرایی چینی به حوزه اسلامی پدیده کتابت و کتاب‌آرایی و نسخه‌نویسی در تمدن اسلامی با توجه به زمینه‌های ایرانی، چینی و یونانی به کمال رسید.

در تمدن اسلامی سه کانون به وجود آمد که این کانون‌ها به کتابت و نسخه‌نویسی و تصحیح نسخ خطی اشتغال داشتند.

کانون نخست وابسته به دربار و دیوان‌های هر عصر بود که از عصر عباسیان با همّت عناصر ایرانی شکل گرفت و نسخه‌های بسیار مهم و مطلوب و استوار کتابت گردید، و بنده از این کانون به عنوان نسخه‌نویسی اداری دیوانی و یا دیوان سالار یاد می‌کنم. کانون دوم، کانون مردمی بود که ورآقان و کتاب‌فروشان را در

بر می‌گرفت. نسخه‌پردازی و اصلاح نسخ از جمله اموری بود که این ورآقان انجام می‌دادند و اکثریت قریب به اتفاق آنان، دانشور و ممتاز عصرشان بودند. ترجمه‌های فارسی که از کارهای این ورآقان در دست داریم حکایت از این دارد که اینان بالاخص در قلمرو ایران، هم کتاب‌شناس بودند، هم از علوم عصر آگاهی داشتند و هم نسبت به زمینه کتاب و کتابت و کتاب‌آرایی، سلیقه‌های نازک و سنجیده‌ای به کار می‌بردند.

به جز این دو کانون، کانون دیگری که به نسخه‌نویسی می‌پرداخت مربوط به فضلا، دانشمندان و طالبان علم در این تمدن بود. توجه داشته باشید که در قدیم، اگر در یک منطقه دانشمند نسخه‌نویس نبود، برای دانش او اعتباری قائل نمی‌شدند. زیرا که یک دانشمند باید پاره‌ای از کتب مورد نیاز خود را کتابت می‌کرد و این ادب سبب شد بسیاری از نسخ این منطقه به دست خود دانشمندان نوشته شود.

غیر از کانون‌های سابق الذکر کانون مستقل دیگری وجود نداشت. البته جریان‌های اقتصادی و روندهای سیاسی در ادوار گوناگون بر زمینه فرهنگی تأثیر گذاشته است که گاه این تأثیر ورآقان سده‌های چهارم تا هفتم و خوشنویسان جوان کم‌مایه و بی‌سواد را در بر می‌گیرد.

قصد من بیان این نکته بود که مجموعه نسخ خطی تمام زبان‌هایی که در تمدن اسلامی کارکردی داشته‌اند، در حوزه این سه کانون قابل شناسایی است و می‌توان قانونمندان آنها را تقسیم کرد و مورد شناسایی قرار داد. این یک مقوله قابل توجهی است که باید در زمینه نسخه‌شناسی انجام شود و ما هنوز به این کار نپرداخته‌ایم، نه در ایران و نه در دیگر کشورهایی که به این مباحث عنایتی دارند. امروزه نسخه‌ها را به صورت مجرد بررسی می‌کنیم، حال آن که باید هر نسخه را در حوزه این کانون‌ها که از قانونها و پسندهای خاص تبعیت می‌کردند، مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم.

در این کانون و بالاخص در کانون نسخه‌نویسی و کتابت مربوط به ورآقان و دانشمندان، مقوله تصحیح متون به نحوی جدی مطرح بود و کسانی بوده‌اند که جز به نسخ خطی اعتنائی نمی‌کردند، یعنی به نسخ غیر مصحح واقعی نمی‌گذاشتند.

ما امروزه حتی پسندها و توجهات قدما نسبت به نسخه‌شناسی را چندان مورد نظر قرار نمی‌دهیم و بسیار آسان از کنار مقوله‌ای چنین جدی و فرهنگی می‌گذریم. به هر حال در میان کانون نسخه‌نویسان دانشمند و اهل علم در این تمدن تصحیح نسخ خطی به

طور جدی مطرح بوده، همان‌طور که در کانون مربوط به ورآقان نیز مورد توجه بوده است.

در دوره مغول‌ها، عده‌ای از دانشمندان را به نام مقابلان - یعنی کسانی که نسخه را مقابله می‌کردند - می‌شناخته‌اند. حتی به نیت تصحیح نسخ خطی در دوران تیموریان، نوشتارخانه‌هایی به وجود آمد که در آن مکان‌ها از جمله برای نسخه‌نویسی و تصحیح نسخ خطی شاهنامه بایسنقری اقدام می‌شد. البته هنوز بررسی جدی صورت نگرفته که این نسخه تا چه حد مصحح است. در همین دوره، دیوان حافظ بر مبنای پانصد نسخه سنجیده شد که این کار با سرپرستی خواجه عبدالله مروارید کرمانی از دانشمندان قرن نهم صورت گرفت.

در دوره صفوی نسبت به تصحیح کتب حدیث و کتب شیعی اهتمامی بسیار جدی شد. در اکثر مساجد و مدارس، نسخ حدیثی را نزد یکی از دانشمندان و فضلاء تاریخ و دیگر امور مربوط به حدیث می‌بردند و این نسخ را نزد آنان اصلاح می‌کردند و می‌خواندند.

اما تصحیح متون به معنای علمی که امروزه می‌شناسیم از زمانی قابل توجه است که کارل لاخمان در اوایل سده نوزدهم پا به عرصه کار نهاد و تصحیح متون را در دو مرحله یعنی مرحله ضبط نسخ و مرحله اصلاح خلاصه کرد و پس از آن، مصححان متون اعم از شرقی و غربی یا مسلمان و غیر مسلمان، به این امر اقدام و تصحیح نسخ خطی را به عنوان یک فن عرضه کردند.

دکتر محمد روشن: با توجه به مطالبی که استاد مایل فرمودند حقیقت آن است که بررسی متون کهن، سابقه‌ای بسیار دارد، ولی اسلوب و شیوه معمول و متداول امروز با آغازگری مرحوم علامه قزوینی مطرح گردید.

روزگاری که در بنیاد شاهنامه فردوسی در محضر شادروان استاد مینوی بودیم، دانشمندی قرقیزی و شاهنامه‌شناس به نام «محمد نوری عثمان» به آن بنیاد رفت و آمد بسیار داشت. او می‌گفت: پوشکین در ادبیات روسی شأن و منزلتی مانند فردوسی در ادبیات فارسی دارد. با اینکه پوشکین در روزگار صنعت چاپ توفیق انتشار آثار خود را یافته بود، لکن نسخه نهایی مورد قبول جامعه علم و ادب، هشتاد سال پس از چاپ آثار پوشکین به نتیجه رسید.

تذکر دیگری که می‌خواهم عرض کنم این که تصحیح متون برای دانشهای جدید و نو مثل جامعه‌شناسی و تاریخ با معیارهای کنونی فقط با توجه به بررسی متون گوناگون به دست آمده است.

به عنوان نمونه در زمینه تاریخ - همان طور که عنایت دارید - دو گونه تاریخ داریم: تاریخ های عمومی، تاریخ های محلی یا دودمانی. توجه به مسائل تاریخی، ضرورتی است که در تصحیح متون کاملاً قابل توجه است، زیرا چنانکه گفتم گاه کار تصحیح بر نسخه های مشترکی نهاده می شود که نگاشته دوران های مختلف است. برای نمونه به یک تجربه اشاره می کنم.

من در تصحیح مرزبان نامه نسخه هایی در اختیار داشتم. نسخه لیدن را به عنوان مأخذ انتخاب کردم که به نظر از سه نسخه دیگری که یافته بودم به صحت و کمال نزدیک تر بود. اما در تصحیح تاریخنامه طبری مطلقاً مفهوم مقایسه و مقابله مطرح نبود. (از شگفتی هاست که این کتاب ۵ جلدی و نسبتاً گران قیمت سه بار

به وسیله بخش خصوصی و اخیراً توسط انتشارات سروش منتشر گردید). من در تصحیح تاریخنامه طبری از شیوه التقاطی سود جستیم، چون در مقدمه کتاب هم نوشتیم که انتساب این کتاب به بلعمی ناروا و اشتباه محض است و هیچ یک از پیشینیان هم چنین مطلبی را نگفته اند. بلعمی مباشر کار بوده است. نسخه های پانزده یا چهارده گانه ای که از تاریخ طبری داریم، بخوبی نشان می دهد که روایت به نحوه دیگری است، یعنی جناب بلعمی برای دیوان خود هیأتی شایسته مأمور کرد تا به

ترجمه تاریخ طبری - که نزد تاریخ نگاران ایرانی و اسلامی حکم ابوالمورخین را دارد - بپردازند. بعد همین کار را به یک گروه دیگر واگذار کرد و بعد گروه ثالث را و ما دقیقاً این تحریرها را از تاریخنامه طبری داریم.

یک نسخه از تاریخنامه طبری در سال ۵۸۰ نوشته شده که در آستان قدس موجود است و استاد بزرگوار شادروان مینوی عکس آن را منتشر کرد و ملاحظه می فرمایید که با نسخه ای که من سنجیده ام اصلاً مطابقت ندارد. البته در پاره ای از موارد مصحح از شیوه مقابله استفاده می کند، اما در برخی موارد من به کتاب دیگری به نام جنگ نامه حضرت سید جلال الدین اشرف توفیق دسترسی داشتم که نگاشته عصر صفوی است. این کتاب یک حماسه مذهبی است، اما تغایر نسخه هایش آن قدر زیاد است که با تاریخنامه طبری قابل مقایسه نیست. البته توجه دارید که نسخه های جنگ نامه مربوط به قصه گویان یا اهل منبر بود که هر

یک تحریر جداگانه ای دارد، اما ناگزیریم که اینها را با هم ببینیم و یک اثر به نام جنگ نامه عرضه کنیم.

البته اینجانب به اعتبار اینکه شاگرد کسانی چون مرحوم پورداوود، دکتر معین، استاد مدرس رضوی، استاد مجتبی مینوی و استاد عالی مقام بدیع الزمان فروزانفر بوده ام، لذا آشنایی با مکتب تصحیح را نه در کلاسها، بلکه در حضور این اساتید آموخته ام.

نکته دیگر این که گاه یک متن با عمر یک مصحح قرین است. من یادداشتهای مرحوم قزوینی را که بر یک نسخه چاپی خود جهانگشای جوینی نوشته بود، در نشریه فرهنگ ایران زمین، سال پانزدهم چاپ کردم. مرحوم قزوینی در نکته ای مربوط به یک شعر عربی خدا را شکر می کند که بعد از بیست و چهار سال، اینک موفق شدم معنی کلمه «مُجان» را بفهمم و دریابم که این همان «مُجان» است یعنی همین مُج که امروزه می گوئیم.

نکته دیگر در مورد منشآت خاقانی قابل ذکر است. البته این کتاب واقعاً خوش شانس بود. علاوه بر اینکه افتخار این را داشتیم که عصرها با استاد بزرگوار مینوی آن را می خواندیم. صبح ها هم که با عنایت استاد فقید فروزانفر در کتابخانه سلطنتی حضور داشتیم، به توصیه مرحوم مینوی نکات مبهم را از ایشان می پرسیدم؛ البته ایشان هم تعارف می کرد که اگر مینوی، نتواند من چه بگویم.

یک عبارت را خدمت شما عرضه می دارم. در آنجا اولاً منشآت خاقانی یک کتاب گمنام بود. متأسفانه در قرن ششم صاحب مرزبان نامه یعنی سعدالدین وراوینی اشاره ای صریح دارد که برخوردار از منشآت خاقانی بوده است. خاقانی از سحر کلام برخوردار بود فصحای، اما اگر تمام تاریخنامه های ادبی ما را ببینید اشاره ای به منشآت خاقانی نیست. ما خاقانی را به عنوان یک شاعر می شناختیم. بعد توفیق ایزدی یار شد و به برکت این استادان، من به مخزن دانشکده ادبیات راه یافتیم و نسخه ای در لالا اسماعیل ترکیه پیدا کردم که حاوی ۳۰ مکتوب بود. مکاتیب خاقانی بسیار دلپذیر است، زیرا معمولاً شامل نامه هایی به امیران و سپهسالاران و بزرگان است. اما در این نامه ها دو نامه وجود دارد که خاقانی به دامادهای خودش نوشته است و با کلام دلسوزی با آنها مکاتبه می کند که «من به شما دختر دادم، سگ ندادم». یعنی وضع جامعه شناسی هم برحسب این متون قابل بررسی است و همین



طور نقش و پایگاه زنان و برخوردهای اجتماعی و...

من ۱۳ سال روی این کتاب کار کردم، آن هم با استفاده از اساتیدی که در خدمتشان بودم. بعد به این نتیجه رسیدم که باید دیوان خاقانی را فیش برداری کنم. زیرا مطالب و واژگان یک نویسنده هم در شعر او متجلی است و هم در نثرش.

در دیوان خاقانی چهار بار ترکیب «و احزنا» به کار رفته است:

«و احزنا» گفته‌ام به شاهد حربا

دی گله حربه صفای صفاهان

و ما آن را چاپ کردیم، چون هم در دیوان آمده بود و هم در فرهنگ معین آمده که اشاره به همین بیت خاقانی می‌کند. من به خدمت استاد بزرگ منزوی، سید محمد فرزانه رسیدم و این نکته را با ایشان در میان نهادم. ایشان گفتند: بنظر من «واحربا» باید باشد. من این نکته را یادداشت کردم، اما تا کنون که این کتاب سه بار چاپ شده، چون تغییری در متن داده نشده است، هنوز این اصلاح را اعمال نکرده‌ام. بعدها این مطلب را با استاد عربی دان و بزرگوار جناب دکتر استاد احمد مهدوی دامغانی هم در میان گذاشتم که ایشان هم همان نظر استاد فرزانه را داشتند. ذوق ادبی دارید و پیدا است که در «دی گله حربه جفای

صفاهان» خاقانی کسی نیست که «واحربا» را رها کند و «واحرزنا» را بگیرد. حرب و حربه و حربا ملازمه شعر خاقانی است. پنج یا شش ماه گذشت و در مجلس فاتحه پدر استاد گرامی جناب ایرج افشار بودیم که استاد احمد مهدوی دامغانی یادداشتی دست به دست برای من فرستادند که در آن نوشته بودند: یک شاهد پیدا کردم.

جویا جهانبخش: اتکا بر پشتوانه‌های فرهنگی، یک ضرورت است؛ و شاید بتوان تعبیر کرد که «جملگی برآند»؛ بدان معنا که بدانیم چه داریم و چه نداریم و چه چیزهایی را با چه کیفیتی داشته‌ایم و چه تغییراتی باید در دنیای نو بدهیم؟ بنده در جای دیگر برای مثال عرض کردم؛ اگر امروز سخن از گفتگوی تمدنها به عنوان یک ضرورت فرهنگی مطرح می‌شود ما حقیقتاً غیر مسلح به میان گود می‌رویم یا بهتر است بگوییم به «عرصه مشت‌زنی جهانی» وارد می‌شویم. در حقیقت ما گوش فراخی برای شنیدن می‌بریم و اگر بخواهیم دهانی برای گفتن داشته باشیم، باید بدانیم چه داریم و چه نداریم و این معنا تنها از راه شناخت متون حاصل خواهد شد. در پیشینه خود بکاوییم و ببینیم فرهنگ امروزمان بر چه پشتوانه‌هایی متکی است و چه قابلیت‌هایی دارد و چه قابلیت‌هایی ندارد؛ نه لزوماً از حیث ستایش، بلکه تمام داشته‌ها و نداشته‌ها را باید به نقد درآوریم؛ این یک ضرورت است و در تمام عرصه‌های

فرهنگی و غیرفرهنگی موجود در زندگی ما در دنیای امروز این ضرورت رخ می‌نماید. خیال می‌کنم باز باید به همان شعری که کراراً به آن اشاره کرده‌ام، اشاره کنم. شعر خوبی است:

العلی محظورة إلا علی من بنی فوق بناء السلف

«بلندی دست نیاقتنی است جز برای کسی که بنای خود را

بر بنای پیشینیان برافرازد.»

ما ناچاریم، چون به هر حال تعلق به یک ساحت فرهنگی داریم. باید این ساحت را بشناسیم و شناخت اصلی این ساحت از طریق شناخت متون است. متون بخش عمده و مهم میراث فرهنگی ماست. مسلماً سنگ نوشته‌ها و نقوش و کوزه‌ها و سفالینه‌ها هم در شمار میراث فرهنگی ما هستند، اما این متون هستند که به گویایی از فرهنگ ما و دار و ندار ما سخن می‌گویند. از این حیث، اگر مرکز نشر میراث مکتوب که برگزار کننده این میرگرد است به احیای متون عنایت می‌کند و دغدغه‌مندانه از احیای متون سخن می‌گوید، باید این ضرورت را در همه معانی باز کنیم و پی بگیریم. قولی مشهور است که تصحیح علمی متون با مرحوم علامه فقید محمد قزوینی در ایران شروع شد و بنده چنان که در جاهای دیگری هم گفته‌ام در این قول مناقشه‌ای دارم. باز قولی است مشهور که شیوه امروزینه تصحیح متون، فرآورده و دستاورد اروپائیان و باخترزمینیان است؛ در این مناقشه‌ای بنیادین دارم. دامن سخن دراز خواهد کشید. تنها به اختصار می‌گویم و به عنوان یک نمونه: نمونه‌ای که شوقی ضیف در کتاب البحت الادبی خود می‌آورد: یک حافظ حدیث در قرن هفتم و هشتم هجری در دمشق نسخه‌های حدیثنامه بخاری را به عرض و مقابله گرفته است و اختلافات آن را برسنجیده است. یک دانشمند زبان شناس یعنی ابن مالک مشهور صاحب الفیه را کنار دست خود و طلاب و فضلا را دور تا دور نشانیده است، (تمام این موارد در تاریخ ضبط شده) هر کدام از آنها نسخه‌ای به دست داشته‌اند و آن نسخه رمزی داشته و رمزها را یاد می‌کردند و اختلافات ثبت می‌شد. سپس آن دانشمند زبان شناس از حیث زبانی بین اختلاف نسخ داوری می‌کرد و نهایتاً می‌رسید به آن حافظ حدیث و داور نهایی که سر ویراستار و مصحح نهایی بوده؛ این نسخه مصحح را با این سازواره انتقادی یعنی تفصیل ضبط اختلاف نسخ و با این شیوه، علمی تصحیح کردند و این یکی از مآخذ ضبط حدیثنامه بخاری یا صحیح بخاری، به تعبیر اهل سنت شده است و هم اکنون نیز مورد استفاده است.

این مطلب نشان می‌دهد که پیشینیان ما نهایت دقت امروزینه

را داشته‌اند. حالا به هر دلیل، دیگر ما در فراز و فرودهای تمدن اسلامی به نوعی دچار انحطاط شده‌ایم و برخی از این مکارم را از یاد بردیم و برخی از این فضائل فراموش شده؛ ولی روا نیست بپنداریم این همه دقت و باریک‌بینی و نازککاری فراهم آورده اندیشه‌های باختریان است. چرا که بسیاری از این باختریان بسیاری از این آداب را از طریق تمدن اندلس از ما آموخته باشند. انواعی از شیوه‌های بسیار عالی و نقادانه‌های واقع‌بینانه که هزاران مستشرق باید سر تسلیم در برابر آن فرود آورند، در میراث فرهنگی ما بوده است، حتی تا دوره معاصر هم چون پیشینیان ما مثل ادیب پیشاوری - (رحمه‌الله) - و علامه دهخدا با شیوه‌های علمی و تصحیح متون به معنای باختری آشنایی کافی نداشتند، ولی حدسهایی زده‌اند و ضبطهایی را فرادست آورده‌اند که امروز نسخ کهن آنها را تأیید می‌کند و این نشان می‌دهد که آن تفرس ذهنی پیشینیان ما خیلی صائب بوده است. به عنوان آخرین مثال، در بحث پیشینه تصحیح متون، عرض می‌کنم نسخه‌ای از سفای ابن سینا هست که بدست میرداماد، حکیم بزرگ روزگار صفوی، تصحیح شده است. (استاد مایل یاد فرمودند که در روزگار صفویان آنها به تصحیح متون علوم اسلامی اهمیت ویژه داشتند). امروزه نسخه‌ای که میرداماد با تفرس شخصی و با اجتهاد و درک لسان‌القدمایی خود - به تعبیر فقها - از سخن ابن سینا داشته و برخی الفاظ را تصحیح کرده است، مورد تأیید نسخه‌هایی است که در عصر ابن سینا یا قریب به آن کتابت شده و قابل توجه است. گمان نکنیم که ما و پیشینیان در این زمینه بیکار نشسته بودیم. البته همواره فرهنگ جنبه همگانی داشته است و داد و ستد در این زمینه هم برقرار بوده است.

استاد نجیب مایل هروی: همان طور که عرض کردم تصحیح متون، به صورت قانونمند از مرحوم علامه قزوینی به بعد در ایران مجال پیدا کرده است، ولی شک نداریم که در همه زبانها پدیده تصحیح متون و نگارشهای هر جامعه مطرح بوده است. ولی آن چیزی که ما امروز به عنوان تصحیح متون بدان توجه داریم و ساختاری قانونمند است از زمان علامه قزوینی ادامه پیدا کرده است. باید یادآوری کنم که با حضور علامه قزوینی، کسان دیگری در ایران بودند که این بزرگواران، روشهای منطقه‌ای وبومی را نسبت به روشهای اروپایی و خاوری ترجیح دادند.

از آن جمله باید به مرحوم جلال‌الدین همائی و مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر اشاره کنیم. جناب استاد همائی در تصحیح متون به روشهای کهن بومی و اسلامی اعتنایی جدی داشتند و

مرحوم استاد فروزانفر نیز در روش خاوری و روش باختری، هر دو کوشیدند.

در مجموع در زمینه تصحیح متون می‌توانیم به سه روش عمده توجه کنیم:

اول روش تصحیح بر پایه نسخه اساس است که اگر از یک متن - هر تعداد که از نسخ موجود است - اگر مصحح تشخیص دهد به ظن قریب به احتمال و ظن قریب به یقین یک نسخه استوار و به اصل مؤلف نزدیک است و مانند اصل مؤلف است، باید بر پایه نسخه اساس کار تصحیح را ادامه دهد. اصولاً در مورد آثاری که پیشینه آنها را از آثار کهن پیش می‌رود، چنین دریافته‌ام که بهتر است بر مبنای نسخه اساس کار کرد، بخصوص آثار منظوم یا دیوانهای شعر که حتی یک روز کهنه و قدیم بودن آن هم می‌تواند تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد و در تصحیح متون هم تأثیر خواهد داشت.

روش دیگر، روش التقاطی است که عموماً از التقاط چند نسخه و ضبطهای چند نسخه و در آمیختن آنها، به دست می‌آید. روش دیگر روش قیاسی است. در این شیوه، یک ذوق فرهیخته و آگاه، به استناد مؤیدات تاریخی می‌تواند اثری را تصحیح نماید.

ولی هیچ یک از مصححان نمی‌توانند پیش از بررسی نسخ روش مربوطه را انتخاب کنند. بلکه حتماً باید ابتدا نسخ مربوطه بررسی شود و از همین رهگذر است که مصحح به یکی از روشها راه می‌یابد.

به بیان دیگر زمینه تصحیح، ساختارها و قاعده‌هایی دارد که مصحح نمی‌تواند روشی را به عنوان پیش زمینه در نظر بگیرد، بلکه این طبیعت نسخ است که مصحح را به انتخاب یکی از روشها سوق می‌دهد.

به هر حال تصحیح متون با ساختارهای قانونمند، یک ضرورت جدی است. بالاخص در جوامع شرقی که احساس و ادعا می‌کنند تهاجم فرهنگی، فرهنگ آنها را بلعیده است. پس در چنین جوامعی بزرگترین خدمت فرهنگی باید بر پایه احیاء و تصحیح و نقد نگارشهای پیشینیان باشد.

جویا جهانبخش: بی‌گمان چنین است و بنده خیال می‌کند جای دارد روزی «رنجنامه»ی مصححان این سرزمین به قلم و بیان آید! چه بسیار مسائل فرهنگی، که بارها و بارها در این اقلیم گفته شده و ناشنوده مانده است!